

دغدغه‌های سیاسی در شعر بدر شاکر سیّاب و مهدی اخوان ثالث*

دکتر جهانگیر امیری

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی- کرمانشاه

فاروق نعمتی

دانشجوی دوره‌ی دکتری، رشته‌ی زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی

چکیده

اصطلاح «نوستالژی» یا همان «غم‌غربت» و «دل‌تنگی» در دوره‌ی معاصر و به دلیل رویدادهای سیاسی و اجتماعی، رنگی دیگر به خود گرفته است. سیّاب و اخوان ثالث، به دلیل مواجه شدن با ناکامی‌های سیاسی مشترک، نوعی دل‌تنگی سیاسی در سروده‌های آن دو سایه افکنده است؛ و ناامیدی سیاسی، از بن‌مایه‌های اصلی شعر این دو سراینده به حساب می‌آید. استفاده از نمادهای طبیعی و اسطوره‌ها، از ابزارهای دو شاعر در ترسیم نوستالژی سیاسی است. آن دو اسطوره را از فضای اسطوره‌ای خود خارج نموده و به عنوان نمادی تأثیرگذار در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی، از آن بهره‌گیرند. پناه بردن به آرمانشهر، از دیگر ابزارهای دو شاعر برای کاستن از دغدغه‌های سیاسی خویش است. افزون بر آن، احساس شکست و نومیدی سیاسی در شعر اخوان، نمود بارزتری نسبت به شعر سیّاب دارد؛ اما در نهایت، هر دو شاعر، نگاهی امیدوارانه به فردایی بهتر و روشن‌تر دارند.

واژگان کلیدی: بدر شاکر سیّاب، مهدی اخوان ثالث، نوستالژی سیاسی، ادبیات تطبیقی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۲۰

رایانامه‌ی نویسنده‌ی مسؤول: Farough.nemati@gmail.com

۱. پیشگفتار

نوستالژی^۱، واژه‌ای فرانسوی است که از دو ترکیب یونانی (nostos) به معنی؛ بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است که در فارسی با «غم غربت» و «دل‌تنگی» از آن یاد می‌شود؛ در تعریف آن گفته‌اند: حسّ غریبی برای بازگشت به یک وضعیت از دست رفته در گذشته است و به عبارتی دیگر، نوعی احساس فراق توأم با حسرت به گذشته است (رضایی، ۱۳۸۷: ۴۳). نوستالژی از روانشناسی وارد ادبیات شده است و در بررسی‌های ادبی، به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن، شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد، یا سرزمینی را که آرزوی آن را دارد، به طور حسرت‌آمیز و دردآلود ترسیم می‌کند. احساس نوستالژی می‌تواند در بسیاری از زمینه‌ها بروز یابد و هر موضوعی که ناراحتی روحی و روانی را در وجود فرد سبب گردد، ممکن است حسّ غم غربت و دل‌تنگی را در وی به وجود آورد. یادآوری خاطرات شیرین دوران کودکی و جوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ، حسرت بر گذشته که عامل شکوه از اوضاع زمانه می‌گردد، ناکامی عاطفی و عشقی، و نیز شکست‌های اجتماعی و سیاسی، همه می‌توانند از انگیزه‌های احساس دل‌تنگی نوستالژیک در فرد و از جمله در شاعران باشد.

دو کشور عراق و ایران در دوره‌ی معاصر و به دلیل رویدادهای مهم سیاسی، تاریخ پر فراز و نشیبی را پشت سر نهادند. در اوایل قرن بیستم با ورود کشورهای متجاوز استعماری به سرزمین‌های عربی، فصل تازه‌ای از اوضاع سیاسی در این منطقه گشوده شد، و کشور عراق نیز از جمله کشورهایی بود که به اشغال دولت انگلیس درآمد. در این میان، شاعران متعهد آن، با سرودن اشعار سیاسی، در آگاهی و بیداری مردم خود و تشویق آنها به قیام و مقابله با ظلم و استبداد، نقش بسزایی ایفا کردند. در دوره‌ی معاصر ایران نیز، دوره‌ی مشروطه و به ویژه

1 . nostalgia

کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، از مهمترین رویدادهای آن زمان بود که شاعران بسیاری را واداشت تا در سروده‌های خود، این حوادث را بازتاب دهند. بدر شاکر سیاب و مهدی اخوان ثالث، از جمله شاعران بزرگ معاصر هستند که با وارد شدن در فعالیت‌های سیاسی، شعر خود را در خدمت اهداف سیاسی و اجتماعی درآوردند؛ آنچه در زندگی سیاسی این دو شاعر قابل تأمل است، احساس شکستی و نومییدی سیاسی بود که سیاب و اخوان را دربر گرفت و سبب گردید تا نوعی دلتنگی سیاسی در شعر آن دو مشاهده گردد. در این مقاله با بررسی سروده‌های سیاسی این دو سراینده‌ی معاصر، نوستالژی سیاسی را در شعر آن دو مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

در مورد سیاب و اخوان، مقاله‌ها و پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته، و شعر هر دو از زاویه‌های گوناگونی بررسی شده است؛ برخی از پژوهش‌های انجام شده، به این قرار است: «از یوش تا جیکور» از عبدالعلی آل بویه (نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۹) که به بررسی دو شعر از سیاب و نیما یوشیج می‌پردازد. «الرموز الشخصية والأقنعة فی شعر بدر شاکر السیاب» از غلامرضا منفرد و قیس خزاعل (مجله الجمعية الإيرانية للغة العربية و آدابها، ۱۳۸۹) که برخی از اسطوره‌ها را در شعر سیاب واکاوی می‌کند. «تاویل نشانه شناختی ساختارگرای شعر «زمستان» اخوان ثالث»، از علیرضا انوشیروانی (پژوهش زبان‌های خارجی، دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز، بهار ۱۳۸۴) که این سروده‌ی مذکور را از منظر نشانه‌شناسی بررسی می‌کند. «نگرشی به زبان شعری اخوان ثالث» از منوچهر تشکری (پژوهشنامه علوم انسانی، پاییز ۱۳۸۰) که به تحلیل ویژگی‌های شعری اخوان می‌پردازد. «اخوان ثالث در آیینہ شعرش» از سید مهدی زرقانی (مجله زبان و ادبیات دانشکده ادبیات فردوسی مشهد، پاییز ۱۳۸۲) که برخی از درونمایه‌های شعری اخوان را مورد بررسی قرار می‌دهد. «تحلیل و بررسی سروده «نادر یا اسکندر» اخوان ثالث» از سید احمد پارسا (بوستان ادب، بهار ۱۳۸۸) که ویژگی‌های محتوایی و ساختاری این شعر را بررسی می‌کند. «دغدغه‌های اجتماعی شعر

عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث» از فرهاد رجبی (مجله‌ی زبان و ادبیات عربی، بهار و تابستان ۱۳۹۰) که مضمون‌های اجتماعی را در سروده‌های این دو شاعر به بحث می‌گذارد. همچنین مطالعات گوناگونی درباره‌ی نوستالژی به طور عام، در حوزه‌ی شعر و تطبیق آن بر شعر شاعران مختلف صورت گرفته است، که برخی از آنها عبارتند از: «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» از مهدی شریفیان (مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، بهار و تابستان ۱۳۸۶). «بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری» از مهدی شریفیان (فصلنامه‌ی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، زمستان ۸۶ و بهار ۸۷). «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی» از مهدی شریفیان و شریف تیموری (کاوش‌نامه، ۱۳۸۵). «بررسی نوستالژیک در شعر حمید مصدق» از نجمه نظری (فصلنامه زبان و ادب پارسی، زمستان ۱۳۸۹). «غم غربت در شعر معاصر» از یوسف عالی عباس آباد، (نشریه گوهر گویا، تابستان ۱۳۸۷). در همه‌ی این پژوهش‌ها، مضمون‌های کلی غم غربت در شعر سراینده‌گان نامبرده و نیز برخی دیگر از شاعران معاصر فارسی، مورد تحلیل و واکاوی قرار گرفته است. علاوه بر این، مقاله‌ای اخیراً با عنوان «بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی»، از یحیی معروف و فاروق نعمتی، به یکی از مجلات علمی- پژوهشی ارسال شده که در آن، مضمون‌های نوستالژی در شعر این دو سراینده، مورد بررسی قرار گرفته است.

از این رو، تاکنون پژوهشی تطبیقی از موضوع دل‌تنگی سیاسی در شعر سیاب و اخوان ثالث انجام نگرفته است و چنین پژوهشی می‌تواند، کنکاشی نو در این زمینه باشد. این بررسی مقایسه‌ای، بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی صورت می‌گیرد؛ این مکتب بر خلاف مکتب فرانسه، بر آن عقیده است که برای تطبیق دو اثر ادبی، نیازی به تقارن تاریخی میان آن دو نیست؛ بدین مفهوم که بدون این که مبادله‌ای میان دو اثر صورت گرفته باشد و یا این که ارتباطی میان دو نویسنده برقرار شده باشد نیز، می‌توان به تطبیق دو اثر ادبی پرداخت (کفافی،

۱۳۸۲: ۱۴). در این مقاله با واکاوی سروده‌های سیاسی این دو سراینده، در پی پاسخگویی به پرسش‌های زیر خواهیم بود:

۱- دغدغه‌های نوستالژیک سیاسی در سروده‌های سیاب و اخوان، در چه زمینه‌هایی تبلور یافته است؟

۲- دو شاعر در بیان غم سیاسی خود، از چه ابزارها و نمادهایی بهره می‌گیرند؟

البته، پیش از پردازش موضوع، لازم است که درنگی کوتاه بر زندگی این دو شاعر، داشته باشیم؛ بدر شاکر سیاب در سال ۱۹۲۶م، در روستای «جیکور» بصره به دنیا آمد. در شش سالگی مادرش را از دست داد. پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی، دوره‌ی دبیرستان را در «بصره»، کامل کرد و آنگاه به دانشسرای عالی پیوست (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۶-۲۷). در سال ۱۹۴۸، موفق به اخذ مدرک لیسانس در رشته‌ی زبان انگلیسی شد و در همان سال، در شهر «الرمادی» به تدریس پرداخت، اما دو سال بعد و به دلیل فعالیت‌های سیاسی، از کارش برکنار گردید و زندانی شد. او به دلیل داشتن گرایش‌های چپ در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی، به صف مخالفان دولت پیوست و خواهان آزادی عراق از سلطه‌ی استعماری انگلیس بود (فرزاد، ۱۳۸۰: ۵۷). سیاب پس از آزادی از زندان و روی آوردن به شغل‌های آزاد، به ناچار عراق را ترک کرده و به ایران و کویت رفت (همان). در سال ۱۹۵۴، رابطه‌ی خود را با حزب کمونیست قطع کرد (نعمان، ۱۴۲۶: ۲۸) و سرانجام در سال ۱۹۶۱ و در پی بازداشتی که برای او اتفاق افتاد، دچار صدمه‌ای روحی گردید که منجر به بیماری‌اش شد که تا سال وفاتش، یعنی ۱۹۶۴ به طول انجامید و سرانجام در بیمارستانی در «کویت» درگذشت. سیاب را یکی از پیشگامان شعر معاصر عرب می‌دانند و بیشتر قصائدش، به زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است. «وی علاوه بر بازنگری در مبانی عروضی و ایجاد زبانی متحرک و خلق فضای جدید اسطوره‌ای در شعر معاصر عرب، وحدت موضوع در شعر را نیز، مورد نظر قرار داد و این را به شاعران معاصر خود آموخت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۷۵).

مهدی اخوان ثالث در سال ۱۳۰۷ش در توس مشهد به دنیا آمد و در همان‌جا به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۲۶ش، دوره‌ی هنرستان را در رشته‌ی آهنگری به پایان رساند و پس از آن، در ورامین به شغل معلمی پرداخت (لنگرودی، ۱۳۷۷: ۲۹۷). اخوان از هواداران جدی حزب توده در ایران بود و پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست جبهه‌ی ملی، ضربه‌ی سنگینی بر روح این شاعر حساس و ملی‌گرا وارد آمد. وی در این دوره، با آنکه تخلص «امید» داشت، ولی ناامیدترین و تاریک‌ترین شعرها را سرود، تا آنجا که او را «شاعر شکست» نامیدند (مختاری، ۱۳۷۲: ۴۵۵-۴۵۶). به دلیل گرایش‌های تند سیاسی، مدتی را در زندان گذراند و پس از آزادی، در تهران مقیم شد. وی سرانجام در سال ۱۳۶۹ش وفات یافت و در توس و در کنار آرامگاه حکیم فردوسی، به خاک سپرده شد (دستغیب، ۱۳۷۳: ۹۴). اخوان، ابتدا به شعر سنتی پرداخت، اما بعدها به شعر نو، روی آورد. «زبان در شعر او، نتیجه‌ی آمیزش زبان مخاطب امروز و زبان کهن خراسانی، و حاصل رعایت کامل و درست وصایای نیماست. شعری با اندیشه‌ی نومیدانه‌ی اجتماعی و گاه فلسفی و با فضای غم‌انگیز، لحنی مؤثر، تصویری به‌جا و خطابی مناسب است» (حقوقی، ۱۳۸۰: ۵۵۷). از «برجسته‌ترین ویژگی‌های شعری او، مسئله گرایش به اساطیر و ویژگی‌های زندگی ایرانی است» (شفیعی کدکنی، بی‌تا: ۵۸).

۲. پردازش تحلیلی موضوع

این دو شاعر در بسیاری از زمینه‌های نوستالژی، دارای مضمون‌های مشترکی هستند؛ دوران کودکی و جوانی، شکست عشقی و عاطفی، احساس دلتنگی از زندگی شهری و ...، از جمله غم‌سروده‌های مشترک در شعر این دو می‌باشد. دوران کودکی سیاب، روزهای خوش و شادی-آفرینی بود؛ خاطرات آن روزها، نشاط و سرزندگی را در روح و روان او سبب می‌شد و انگیزه‌ای بود تا وی از آن دوران، با شور و اشتیاق یاد کند و با حسرت، یادی از آن روزها نماید:

طُفُولِي صِبَايَ أَيْنَ... أَيْنَ كُلُّ ذَاكَ؟/ أَيْنَ حَيَاةٌ لَا يَحُدُّ مِنْ طُرُقِهَا الطَّوِيلِ سُورٌ/ كَثُرَ عَنْ بَوَّابِهِ كَأَعْيُنِ الشُّبَاكِ/ تُفَضِّي إِلَى الْقُبُورِ؟ (السياب، ۲۰۰۰: ۱۰۳)

(ترجمه: کودکی ام، نوجوانی ام، کجاست... آن همه کجاست؟/ کجاست آن زندگی، که هیچ دیواری، راه بلند آن را مانع نمی‌شد/ دروازه‌ای مانند سوراخ‌های توری را نشان بده که/ به گورستان منجر می‌شود؟.)

در شعر اخوان نیز چنین آهنگ شوقی به روزهای کودکی و جوانی به گوش می‌رسد؛ او در شعری با عنوان «شکست جام جوانیم»، از شکسته شدن جان جوانی و رسیدن پیری، شکوه سر داده و می‌گوید:

شکست جام جوانیم و پیر شد دل من / دگر ز جان، به درستی که سیر شد دل من / بد از بدتر آن زمان که سنگ سپهر / شکست جام جوانیم و پیر شد دل من (اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ۱۰۸)

سیاب با وجود آمدن به شهر که از نظر او، مرکز از دست دادن پاکی و بی‌آلایشی، و محل مواجه شدن با گناه و فریب است، آرزوی بازگشت به آن زندگی باصفای روستا را در سر دارد؛ جایی که همراه با کودکان در بین نخلستان‌ها به بازی می‌پرداخت:

يَا رَبِّ ارْجِعْ عَلَيَّ أَيُّوبَ مَا كَانَا: / جِيكُورَ وَالشَّمْسَ وَالْأَطْفَالَ رَاكِضَةً بَيْنَ النَّخِيلَاتِ (السياب، ۲۰۰۰: ۱۵۳)

(ترجمه: پروردگارا! آنچه که ایوب داشت به او بازگردان! / روستای جیکور، خورشید و کودکانی که در میان نخلستان‌ها می‌دوند.)

در شعر اخوان نیز، دلتنگی دوری از زادگاه، دیده می‌شود. بازتاب این غم در اشعار کلاسیک او و به ویژه «ارغنون»، به خوبی نمایان است. وی در سال ۱۳۲۷، که تازه برای سکونت از توس به تهران آمده بود، به غیر از سختی‌هایی که در شهر با آن مواجه بود، اندوه غربت و دشواری زندگی در شهری ناآشنا و بی‌رحم، از دیگر عواملی بود که او را وامی‌داشت تا بیشتر از دیار اصلی خود یاد کند و به اصطلاح، نوستالژی وطن در او عمیق‌تر گردد. اخوان این

احساس خود را در شعری به زیبایی بیان می‌دارد و خود را در دام بلافتاده‌ای می‌داند که از یار و دیار خود دور گشته است:

تا که از یار و دیار خود جدا افتاده‌ام راست می‌خواهی بگویم در بلا افتاده‌ام
از بهشت عدن همچون رهنوردی تشنه‌لب بر زمین تفتندی ام‌القری افتاده‌ام
(اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ۱۰۹)

مجموعه‌ی «ارغنون» اخوان، پژواک حسرت نوستالژیک شاعر در دوری از زادگاه خویش است که در ستوه تنهایی و غربت خویش، ناله‌های شکوه‌آمیز سر می‌دهد. از جمله در شعر «نسیم شهریور» نیز از چنین اندوهی، حکایت می‌کند و می‌گوید:

گرد غربت پرده زد بر دامن بال و پر / یاد باد از آشیان و بال مهر مادرم / آن‌قدر در گردباد
رنج و حسرت گم شدم / تا غبار آلود غم شد چهره‌ی حزن آورم (همان: ۶۳)

در زمینه‌ی شکست عاطفی و عشقی نیز، سیاب، عاشق دختری می‌شود، ولی جرأت بیان آن را ندارد. سرانجام، آن دختر، ازدواج می‌کند و این موضوع، تأثیر ناگواری بر روحیه‌ی شاعر می‌گذارد. پس از آن نیز دوباره دل‌داده‌ی دختری چویان می‌شود، ولی این عشق نیز با ناکامی سیاب همراه است؛ او از این شکست‌های عاطفی خود این‌گونه می‌گوید:

أَتَدْرِيْنَ عَنِ رَبَّةِ الرَّاعِيَّاتِ؟ / عَنِ الرَّيْفِ؟ عَمَّا يَكُونُ الْجَوَى؟ / ... أَشَاهَدْتِ يَا غَابُ رَقْصَ الضِّيَاءِ / عَلَي
قَطْرَةٍ بَيْنَ أَهْدَابِهَا (السياب، ۲۰۰۰: ۳۹-۴۰)

(ترجمه: آیا از دخترک چویان چیزی می‌دانی؟ / از روستا؟ از آنچه سوز عشق است، هیچ می‌دانی؟ / ... ای جنگل! آیا رقص نور را دیده‌ای؟ / بر قطره‌ی اشک میان پلک‌هایش.)

چنین ناکامی در عشق، به گونه‌ای آشکار در شعر سیاب تجلّی یافته است که موجب افزایش احساس غربت و دل‌تنگی او شده است (نعمان، ۱۴۲۶: ۳۴). با نگاهی به سروده‌های او می‌توان، عشق عمیقی را مشاهده نمود که در آن «از یک دوستی شکست‌خورده و سرکوب شده تعبیر می‌کند که دلیل آن، پیشی گرفتن رقیبان عشقی اوست» (سلوم، ۱۹۶۲: ۱۷۰).

اخوان نیز درد شکست عاطفی را تجربه می‌کند. او در جوانی، عاشق دختری به نام «توران» از اهالی گیلان شد؛ ولی چنین عشقی به فرجام خوشی منتهی نشد و به شکست انجامید. بازتاب این ناکامی عاطفی، در بسیاری از شعرهای دفتر «ارغنون»، و برخی از شعرهای دفتر «زمستان» به چشم می‌خورد:

ولی ما را دلی آشفته بود، آن هم که در گیلان / به زلفی با هزاران آرزو دادیم پیوندش /
کنون در گوشه‌ی غربت به وصلش آرزومندم / به وصل آن گل‌اندامی که خوار است
آرزومندش (اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ۴۷)

همچنین در قسمت‌هایی از شعر «عشق بی‌فرجام»، نوستالژی دوری از محبوب خود را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

جان و جوانی را به راه عشق دادم / دادم، و لیکن رایگانی، رایگانی / ای دلبر من! هیچ می‌-
دانی که هرگز / رنگی ندارد، بی روی تو زندگانی (همان: ۲۴۵)

اما آنچه که در این میان قابل تأمل است، ناکامی‌های سیاسی سیّاب و اخوان است که موجب شده تا فضایی از غم و اندوه را بر فضای شعری آن دو به وجود آورد.

۱-۲. بررسی دلتنگی سیاسی در سروده‌های سیّاب و اخوان

۱-۱-۲. سیّاب و اندوه سیاسی

سیّاب، شاعری است که درد و رنج ناشی از شکست‌های سیاسی را بیشتر از هر شاعر معاصر عربی تجربه کرده است. «او بارها زندانی شد... به خارج از وطنش یعنی ایران و کویت تبعید گردید، تا جایی که مدت‌ها طعم ذلت غربت و شکست نفسی و تنهایی روح را چشید» (داود البصری، ۱۴۰۶: ۱۲).

جهت‌گیری سیاسی سیّاب، از سال (۱۹۴۵) با پیوستن به حزب کمونیست شکل گرفت. البته احساس نیاز و مشارکت او در مسائل عمومی، به قبل از این تاریخ باز می‌گردد. در آن روزها و در زمینه‌ی مسائل داخلی کشور عراق، اموری همچون منع آزادی بیان، تبعید آزادمردان

توسط دولت، تسلط نظام ارباب و رعیتی، سیطره‌ی بیگانگان و احتکار ثروت دولت، از جمله مسائلی بود که سیاب و دیگر جوانان نمی‌توانستند در برابر آن بی‌تفاوت باشند. (نعمان، ۱۴۲۶: ۴۷) در آن سالها، دنیا از نگاه سیاب، به دو قطب «استعمار سرمایه‌داری» و «دموکراتیک سوسیالیسم» تقسیم می‌شد و جامعه نیز در رویکرد سیاسی او، به دو دسته‌ی؛ «سرمایه‌دار بهره‌مند» و «کارگر فقیر» قابل تقسیم بود (بلاطه، ۲۰۰۷: ۴۹-۴۸).

سیاب در طول غم و اندوه سیاسی خود، یعنی «در مرحله‌ای که در ایران و کویت بود، دو قصیده‌ی بلند «المومس العمیاء» و «الأسلحة والأطفال» را منتشر نمود» (الجنیدی، ۱۹۹۳: ۳۹). در شعر «أنشودة المطر» به آینده و رهایی از وضع موجود امید دارد، و این‌گونه رؤیاهای خود را ابراز می‌دارد:

فِي كُلِّ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطْرِ / حَمْرَاءُ أَوْ صَفْرَاءُ مِنْ أَجِنَّةِ الزَّهْرِ / وَ كُلُّ دَمْعَةٍ مِنَ الْجَمَاعِ وَالْغُرَاةِ / وَ كُلُّ قَطْرَةٍ
تُرَاقٍ مِنْ دَمِ الْعَبِيدِ / هِيَ ابْتِسَامٌ فِي انْتِظَارِ مَبْسَمٍ جَدِيدٍ / أَوْ حُلْمَةٌ تَوَزَّدَتْ عَلَيَّ فَمِ الْوَلِيدِ / فِى عَالَمِ
الْعَدِ الْفَتَى وَ أَهْبِ الْحَيَاةَ! / مَطْرٌ... مَطْرٌ... مَطْرٌ... / سَيُعَشِبُ الْعِرَاقُ بِالْمَطْرِ... (السياب، ۲۰۰۰: ۱۲۳)

(ترجمه: در هر قطره از باران / گلی قرمز یا زرد، از گل‌های پنهان خواهد بود / و هر اشکی از گرسنگان و برهنگان / و هر قطره‌ای که از خون بردگان می‌ریزد / لبخندی است که در انتظار دهانی جدید می‌ماند / یا سرپستانی سرخ شده در کام نوزاد است / در فردای نو، آن بخشنده‌ی زندگی: / باران... باران... باران... / عراق با باران، سبز و علفزار خواهد شد...)

اوج غربت‌گزینی سیاسی سیاب، در شعر «غریب علی الخلیج»، نمایان می‌شود. این قصیده در به یاد آوردن گذشته و برخورد شاعر با چهره‌ی مادرش و برگشت او به صورت کودکی ترسیده از اشباح، هنگام غروب در میان نخلستان‌های خرما و سپس نوجوانی که به قصه‌های افسانه‌گویان گوش فرا می‌دهد، جاری می‌شود. این قصیده که در آن غربت واقعی و سخت شاعر تجلی می‌یابد، درد دل تمام کسانی است که از سرزمین خود دور مانده‌اند:

الرَّيْحُ تَلَهَتْ بِالْمَجْبِرَةِ كَالْجَنَامِ عَلَى الْأَصِيلِ / وَعَلَى الْقِلَاعِ تَطَّلُ تُطْوَى أَوْ تُنَشَّرُ لِلرَّحِيلِ / زَحَمَ الْخَلِيجُ
بِهِنَّ مُكْنَدِحُونَ جَوَابُ بَحَارٍ / مِنْ كُلِّ حَافٍ نِصْفِ عَارِي (همان: ۴)

(ترجمه: باد، از شدت گرما لهله می‌زند؛ همچون کابوسی در تنگ غروب / و پیوسته بر قلعه‌ها، در هم می‌پیچد، یا برای کوچ پخش می‌شود / خلیج فارس، از آنان پُر شده است؛ آن زحمت-کشان که در دریاها به سیاحت می‌پردازند / از هر پا برهنه‌ی خدمت‌کار و نیمه‌عریان.)
سیّاب با پیوستن به حزب کمونیست، «وارد موضع‌گیری‌های مخالف و متضاد با حکومت سلطنتی آن زمان شد و به شکل عملی، در راه‌پیمایی‌ها شرکت نمود، که منجر به جدایی و آوارگی‌اش گردید». (نعمان، ۱۴۲۶: ۴۷) علاوه بر این، شکست وضعیت سیاسی پس از انقلاب ۱۴ جولای سال (۱۹۵۸) و انشعاب جنبش ملی، شاعر را با برخی ناکامی‌ها و شکست‌هایی مواجه ساخت که منجر به ورود وی، به یک گرداب روحی و روانی، ناشی از بازداشت و برکناری از شغل، و در نهایت فقرش شد (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۲۵).

سیّاب در شعر «سندباد»، نوامیدی خود را از فضای ناپاک و سیاه اطراف خویش نقاشی نموده است. نمای بیابان، قبر، سرما، یخبندان و برهنگی، که از همان آغاز ترسیم می‌کند، یادآور قصیده‌ی «سرزمین ویران» از «الیوت» است (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۱۹).
جَوَعَانُ فِي الْقَبْرِ بِلاَ غَدَاءٍ / عُرْيَانُ فِي التَّلَجِ بِلاَ رَدَاءٍ (السیاب، ۲۰۰۰: ۲۴۸)
(ترجمه: گرسنه در قبر بدون غذا / برهنه در برف بدون جامه.)

در این فضای زمستانی، زندگی و حاصلخیزی به مرگ و قحطی تبدیل شده است، و باران حاصلی جز افسوس برای شاعر ندارد، بنابراین، امید شاعر به آمدن منجی و زندگی دوباره به کلی از میان رفته است:

المَوْتُ فِي الشَّوَارِعِ / وَالْعَقَمُ فِي المَزَارِعِ / وَكُلُّ مَا نُحِبُّهُ يَمُوتُ (همان: ۲۵۰)

(ترجمه: در کوچه و خیابان سایه‌ی مرگ / کشت زارهای سترون / هر آنچه دوستش داریم، خواهد مُرد.)

شاعر با مشاهده‌ی از دست رفتن آرمان‌های سیاسی خود، خیزش و انقلاب عراق را انکار می‌کند؛ چرا که معتقد است، آنچه او در گذشته، انقلاب فرض کرده بود، تنها سر و صدایی بی-فایده و رعد و برقی بود که باران خون به همراه داشت؛ و به همین علت، مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

فَاه يَا مَطْرُ! / نَوْدُ لَوْ نَنَامُ مِنْ جَدِيدٍ / نَوْدُ لَوْ نَمُوتُ مِنْ جَدِيدٍ / فَتَوَمَّنَا بِرَاعِمِ انْتِبَاهٍ / وَ مَوْتُنَا يُخَيِّئُ الْحَيَاةَ
(همان: ۴۶۴)

(ترجمه: آه ای باران! / دوست داریم ای کاش از نو می‌خوابیدیم / دوست داریم ای کاش از نو می‌مردیم / چرا که خواب ما، جوانه‌های بیداری است / و مرگ ما زندگی را پنهان می‌سازد.)
۲-۱-۲. اخوان و غم سیاسی

در شعر اخوان نیز، آثار غم و اندوه نوستالژی، ناشی از شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی به چشم می‌خورد. او خود را هوادار مبارزان، و به ویژه مبارزان چپ می‌دانست. «شکست جنبش ملی، شکست سختی بود. جامعه در وجود نبرد آزمایان جدید، به آینده‌ای درخشان چشم می‌دوخت و پیروزی را در دو قدمی خود می‌دید. مردم تجربه‌های عمیق سیاسی نداشتند و از موقعیت جهان، و دسیسه‌های پس پرده بی‌خبر بودند. از این هنگامی که شکست، همچون فرمان قاطع «سرنوشت» فرود آمد، بر حیرت‌شان افزود» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۱۲۰). پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، دوران شکست سیاسی اخوان آغاز می‌شود. در بیشتر سروده‌های پس از آن، مانند آواز چگور، آنگاه پس از تندر، مرد و مرکب، کتیبه، زمستان، قاصدک و... بازتاب چنین شکستی را می‌توان مشاهده نمود؛ چرا که کودتای ۲۸ مرداد و پیامدهای آن، تنها یک شکست سیاسی برای اخوان نبود، بلکه سرآغاز یک دوره‌ی طولانی از حالت خفت اخلاقی بود که بسیاری از افراد نسل جوان آن زمان، همچون اخوان در معرض آن قرار گرفتند. نسلی که نتیجه‌ی امید و تلاشش، جز شکست و خیانت رهبران و سردمداران سیاسی و حزبی نبود، و اخوان چه زیبا از این خیانت‌ها پرده برمی‌دارد؛ آنجا که می‌گوید:

مشت‌های آسمان کوب قوی / واشده است و گونه گون رسوا شده است / یا نهان سیلی زنان،
یا آشکار / کاسه‌ی پست گدایی‌ها شده است (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۲۰)
یا آنگاه که می‌گوید:

نمانده ست جز من کسی بر زمین / دگر ناکسانند و نامردمان / بلند آستان و پلید آستین / ...
همه باغ‌ها پیر و پژمرده‌اند / همه راه‌ها مانده بی‌رهگذر / همه شمع‌ها و قندیل‌ها مرده‌اند
(اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

دوره‌ی شکست برای اخوان، دوره‌ای است که «مردم از پای درآمده‌اند و سبب شکست
شده‌اند» (مختاری، ۱۳۷۲: ۴۴۹). تا اینکه «اجتماع، اخوان را عقب زده، و هوش و هوشیاری
او را سخت در هم کوبیده، و نوعی شکست را پس از این همه سرخوردن از حرکت‌های پی در
پی، قبول کرده است و شعرش، شعر شکست است؛ شکستی اجتماعی» (براهنی، ۱۳۷۱:
۱۰۰۱). از همین رو، وی شاخص‌ترین شاعر معاصر است که شکست سیاسی و اجتماعی،
تأثیر بسیاری بر شعرش نهاد. ایجاد نوعی ناامیدی که پس از کودتای ۲۸ مرداد حاصل شد، بر
اشعار شاعران این دوره و از جمله اخوان ثالث، سایه افکند. اخوان این حالت یأس‌آلود را
این‌گونه به تصویر می‌کشد:

روح سیه‌پوش، قبیله‌ی ماست / با طور و طومار غم قومش / در سازها چون راز پنهان / در
آتش آوازه‌ها پیداست / این روح مجروح، از قبیله‌ی ماست / از قتل‌عام هولناک قرن‌ها جسته...
(اخوان ثالث، ۱۳۸۲: ۵۸)

شاعر اندوهگین، از نسل مبارزان شکست‌خورده‌ی کودتای ۲۸ مرداد بود. او مرثیه‌خوان
«وطن مرده‌ی خویش» و «چاووشی خون قوافل حسرت و ...» است (براهنی، ۱۳۷۱: ۹۶۷).
اخوان، این‌چنین بر وطن خود مرثیه می‌خواند:

گویند که «امید و چه نومید!» ندانند / من مرثیه‌گوی وطن مرده‌ی خویشم

(اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ۶۷)

اخوان در وطنی مرده و خاموش زندگی می‌کند؛ انگار شهریار «شهر سنگستان» است؛ شهری دزد زده و ثروت به یغما رفته، آواره و خاموش که امیدی به رستگاری‌اش نیست:

بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست / صدای نالنده پاسخ داد: / ... آری نیست؟! (اخوان ثالث، ۱۳۸۲: ۲۷)

وی پس از حوادث سال ۳۲، به زندان افتاد و در زندان، شعری به نام «فراموش» سرود و در آن از خود به مانند باغچه‌ای یاد کرده است که فراموش شده و نشانش را در زندان باید جست. نمونه‌های اندیشه‌ی شکست را باید در این شعر جستجو کرد. ادامه‌ی این شکست و تنهایی اخوان، در شعر «فریاد» منعکس می‌شود. او این شعر را نیز در زندان سرود و در آن، از آتشی فریاد می‌کند که در خانه و هستی‌اش افتاده است و هیچ‌کس از همسایگان آسوده و خوابیده، به یاریش نمی‌آیند؛ همه چیز در حال خاکستر شدن است و شاعر از این بیداد، فریاد بر می‌آورد:

... وای بر من، همچنان می‌سوزد این آتش / آنچه دارم یادگار و دفتر و دیوان / و آنچه دارد منظر و ایوان / ... سوزدم این آتش بیدادگر بنیاد / می‌کنم فریاد، ای فریاد! ای فریاد (اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۸۷)

این اندوه و دریغ شکست، در شعر «مشعل خاموش»، عمق بیشتری به خود می‌گیرد و بر حسرت شاعر، رنگی دیگر می‌بخشد:

لب‌ها پریده رنگ و زبان خشک و چاک چاک / رخساره پر غبارِ غم، از سال‌های دور / در گوشه‌ای ز خلوت این دشت هولناک / جوی غریب مانده‌ی بی‌آب و تشنه‌کام / افتاده سوت و کور... (همان: ۷۹)

در یک نگاه کلی به احساس شکست سیاسی که اخوان با آن دچار بود، می‌توان گفت که سایه‌ی چنین شکستی بر بسیاری از اشعارش سایه افکند و شاعر را به سوی حالتی از یک

خشم و خروش ناامیدانه، و یک نوحه‌سرایی خون‌بار سوق می‌داد، و موجب می‌شد تا اخوان، این حسرت‌ها و نومیدی‌ها را با طنینی گریه‌آلود بسراید.

اخوان در شعر «زمستان»، که باز ادامه‌ی همان حالات درونی شاعر، در همان دوران است، از غم تنهایی که ناشی از سرخوردگی سیاسی اوست، شکوه می‌کند؛ در آن «محیط تنگ و بسته و خاموش، نبودن آزادی قلم و بیان، نبودن آرمان‌ها، تجربه‌های تلخ و پراکندگی یاران و همفکران، بی‌وفایی‌ها و ...» (یوسفی، ۱۳۷۴: ۷۳۵). در این سردی و پژمردگی و تاریکی است که شاعر، زمستان اندیشه و پویندگی را احساس می‌کند:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است / کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن
و دیدار یاران را / ننگه جز پیش پا را دید نتواند / که ره تاریک و لغزان است / و گر دست
محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون / که سرما سخت و سوزان است
(اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۹۷)

۲-۱-۳. نمادپردازی سیاسی از عناصر طبیعی در شعر سیاب و اخوان

تصویرآفرینی با استفاده‌ی نمادین از عناصر طبیعی، در شعر معاصر به امری رایج تبدیل شده است. در شعر سیاب و اخوان نیز نمونه‌هایی فراوان، از این هنرنمایی شاعرانه و خیال‌انگیز یافت می‌شود. این دو شاعر هر کدام به تناسب روحیه‌ی خود، و نیز به تبع محیط و میزان تأثیرپذیری از جریان‌های ادبی، به پدیده‌های طبیعی، مفهومی نمادین و سیاسی و دل‌تنگی‌های درونی خود را از قالب آنها بیان می‌کنند. باران، یکی از پرکاربردترین نمادها در شعر اخوان و سیاب است که از زاویه‌های مختلفی به آن توجه شده و در بردارنده مفاهیم سیاسی در اشعار این دو شاعر است. یکی از مفاهیم نمادین باران، دگرگونی شرایط نابسامان جامعه و تبدیل آن به آینده‌ای درخشان است. در شعر اخوان و سیاب، تصاویری از منتظران بارش باران وجود دارد که چشم امید به نوید بشارت‌دهندگان آن دوخته‌اند؛ اخوان در شعر «سترون»، گروهی از تشنگان را وصف می‌کند که در انتظار بارش باران هستند تا زندگی دوباره‌ای به آنان ببخشد:

گروه تشنگان در پیچ افتادند / دیگر این همان ابرست کاندرا پی هزاران روشنی دارد / ...
 تحمل کن پدر... باید تحمل کرد... / می‌دانم، تحمل کن این از حسرت و چشم‌انتظاری را... /
 ولی باران نیامد... پس چرا باران نمی‌آید؟ / نمی‌دانم، ولی این ابر بارانی است، نمی‌دانم / بیار
 ای ابر بارانی! بیار ای ابر بارانی / شکایت می‌کنند از من لبان خشک عطشانم (همان: ۵۵-
 ۵۶)

باران در این شعر، نمادی برای رستاخیز دو باره و امید به پایان شرایط سخت و ناگوار
 است، اما از آنجا که شاعر، همواره امیدهای خود را در پس تجربه‌های تلخ به محک زده است،
 از همان ابتدا، با اطمینان ادعای ابر سیاه را فریبی بیش نمی‌داند؛ زیرا به باور او، در سرزمین
 وی، باران نجات‌بخش هرگز نمی‌بارد و مردم فریب خورده، همچنان در تشنگی به سر خواهند
 برند:

ولی پیر دروگر گفت با لبخندی افسرده: / فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد
 (همان: ۴۵)

در شعر معروف «أنشودة المطر» سیاب نیز، مانند شعر اخوان، رویارویی بین امید و نو
 امیدی به روشنی نمایان است. شاعر در میان جرز و مد مرگ و نیستی، و امید به رویشی
 دوباره به سر می‌برد، او در ابتدای قصیده، با تکرار دائمی واژه «مطر.. مطر... مطر»، امید به
 حاصلخیزی را در درون خود می‌پرورد و امیدوارانه خطاب به سرزمین خود عراق می‌گوید:

عَيْنَاكَ حِينَ تَبْسِمَانِ ثَوْرِقِ الْكُرُومِ / وَتَرْفُصُ الْأَضْوَاءَ (السِّيَاب، ۲۰۰۰: ۴۳۵)

(ترجمه: وقتی دو چشم تو می‌خندند، از تاکستان‌ها برگ می‌روید و نور به رقص در می‌آید.)

اما طولی نمی‌کشد که نومیدانه اعلام می‌کند که نتیجه‌ی ریزش باران در عراق، افزایش
 گرسنگی بوده است؛ زیرا محصول آن، همیشه به غارت می‌رود:

فِي الْعِرَاقِ جُوعٌ / وَيَنْثُرُ الْغَلَالُ فِيهِ مَوْسِمَ الْحَصَادِ / لِتَشْبَعِ الْغُرَبَانَ وَالْجَرَادُ / ... رَحَى تَدُورُ فِي
 الْحُقُولِ... حَوْلَهَا بَشَرٌ / مَطَرٌ، مَطَرٌ، مَطَرٌ... / وَكُلُّ عَامٍ - حِينَ يَعِشِبُ الثَّرَى - نَجُوعٌ / وَمَا مَرَّ عَامٌ
 وَالْعِرَاقُ لَيْسَ فِيهِ جُوعٌ (همان: ۳۵۳)

(ترجمه: در عراق گرسنگی است / در فصل برداشت، محصولات پراکنده می‌گردد / تا کلاغ‌ها و ملخ‌ها سیر شوند / آسیاب در مزارع می‌گردد و انسانهایی گرد آن جمع شده‌اند / باران، باران، باران... / هر سال به هنگام حاصلخیزی خاک، ما گرسنه‌ایم / هیچ سالی نیست که در عراق گرسنگی نباشد.)

سیاب بعدها در قصیده «مدینة السندباد»، به سبب غلبه‌ی یأس و نوامیدی، از این که در شعر «أُنشودة مطر»، آن همه بر آمدن باران اصرار نموده است، احساس ندامت کرده و می‌گوید:

وَجِئْتَ يَا مَطْرُ، / تَفَجَّرَتْ مِنْكَ السَّمَاءُ وَالْغَيْومُ / وَشَقَّقَ الصَّخْرُ / وَفَاضَ مِنْ هَبَاتِكَ، الْفُرَاتُ وَاعْتَكُرُ / وَهَبَّتِ الْقُبُورُ، هُزَّ مَوْتُهَا وَقَامَ / وَصَاحَتِ الْعِظَامُ: / تَبَارَكَ الْإِلَهُ، وَاهْبِ الدَّمَّ الْمَطْرُ. / فَاه يَا مَطْرُ! / نَوْدُ لَوْ نَنَامُ مِنْ جَدِيدٍ / نَوْدُ لَوْ نَمُوتُ مِنْ جَدِيدٍ / فَنَوْمُنَا بِرَاعِمِ انْتِبَاهٍ / وَمَوْتُنَا يُحْيِي الْحَيَاةَ" (همان: ۲۴۸-۲۴۹)

(ترجمه: و آمدی ای باران، / آسمان و ابر شکافت و تو را در هر کران پاشید / و سنگ شکافت / و از فیضان بخشش تو، فرات پر آب گشت / و مردگان بیدار شدند و گورها شکافت / و استخوان‌ها فریادها برآورد / بزرگ است خداوندی که خون به باران می‌بخشد! / آه دریغ ای باران! / ای کاش از نو می‌خوابیدیم / ای کاش از نو می‌مردیم / چراکه خواب ما جوانه‌های بیداری است / و مرگ ما زندگی را پنهان می‌سازد.)

بدین‌گونه، باران در شعر هر دو شاعر، مفهومی نمادین به خود گرفته، عرصه‌ی رویارویی بین امید و یأس شده است. با این تفاوت که در نگاه اخوان، ابری سیاه بر سرزمینی سایه افکنده، اما ریزش بارانی در پی نخواهد داشت و فریبی بیش نیست، ولی سیاب، ریزش باران را امری حتمی و دائمی می‌داند، اما در نگاه او، بارش مستمر آن، منفعتی برای بیچارگان و درماندگان به همراه خود ندارد و گویی در سرزمین او، گرسنگی و باران به هم پیوند خورده- اند؛ زیرا «به باور وی، باران و گرسنگی در سرزمین عراق، تاریخی به درازای هم دارند» (عباس، ۱۹۹۲: ۱۵۴).

رودخانه، یکی دیگر از پدیده‌های طبیعت است که در شعر اخوان، مفهومی نمادین یافته است. رودخانه معمولاً نمادی از شور و هیجان انقلابی و اعتراض و طغیان جامعه است؛ اخوان از رود، تصویری انقلابی و معترض، اما فرو خوابیده و آرام و مهیای خیزشی دوباره در ذهن مخاطب می‌پروراند. این مفهوم، متناسب با حال و هوای روحی خود شاعر است. شعر «کاوه یا اسکندر؟» او، تصویری از نوامیدی شاعر از هرگونه قیام، و عدم همیاری یاران و اعلان به خاموشی گرائیدن اعتراض‌های مردمی است که روزی همانند موجی ناآرام می‌خروشیدند:

موج‌ها خوابیده‌اند، آرام و آرام / طبل طوفان از نوا افتاده است / چشمه‌های شعله‌ور خشکیده‌اند / آبها از آسیاب افتاده‌اند (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۹۱)

در جای دیگر اخوان، با تأسّف، عمر خود را به سان مردابی راکد و آرام، بدون هیچ شتاب و خروشی می‌داند که به بیهودگی، روزگار خویش را می‌گذراند. اما او از این حالت به ستوه آمده، هوای عصیان در سر می‌پروراند و دوست دارد همانند رودهای دیگر، راه عصیان و پر بیم و بلا را طی کند:

ای خوشا آمدن از سنگ برون، / سر خود را به سر سنگ زدن / گر بُود دشت، گذشتن هموار، / ور بُود درّه سرازیر شدن / ای خوشا زیر و زبرها دیدن، / راه پر بیم و بلا پیمودن. / روز و شب رفتن و رفتن شب و روز / جلوه گاه ابدیت پیمودن (اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۹۱)

۲-۱-۴. نمادپردازی سیاسی از اسطوره‌ها

«یکی از نمادهای غم غربت، اسطوره‌پردازی است» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷). از دیگر موارد مشترک در نوستالژی سیاسی سیاب و اخوان، بهره‌گیری دو شاعر از نمادهای اسطوره‌ای برای بیان احساس دل‌تنگی خویش است. سیاب، تنها پناهگاه خود را در دنیای اسطوره‌ها می‌داند، لذا اندیشه‌های خود را در ساختار اسطوره بیان می‌کرد (عباس، ۱۹۹۴: ۱۳۱). اخوان ثالث نیز به مانند سیاب، از بار معنایی اسطوره‌ها، در جهت القای شکست‌های

سیاسی خود بهره می‌جست. اسطوره‌ی یونانی «سیزیف» یا «سیسوفوس»^۱، یکی از این اسطوره‌هاست؛ آنچه که از سیزیف نقل شده، این است که وی از گناهکاران جهان بود، که به علت بی‌احترامی به خدای خدایان، «زئوس»، و افشای سر وی، محکوم به مجازات حمل صخره‌ای از گودال عمیق در عالم مردگان (هادس)، تا قلعه‌ی کوه شد. سیزیف، این سنگ را بر دوش خود حمل می‌کرد و به سمت بالا می‌رفت، ولی همیشه در آخرین لحظه، سنگ به پایین می‌غلتید. او باید کار را تا نهایت انجام می‌داد تا به نتیجه برسد، ولی هرگز به نتیجه نمی‌رسد. بنابراین، این اسطوره، رمزی از ناتوانی انسان، در برابر اراده‌ی استن که بر او حاکم شده است (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ۲۷۳ / بلحاج، ۲۰۰۴: ۷۸-۷۹). اسطوره‌ی سیزیف در شعر معاصر عرب، به نبردی بی‌پایان، ولی بی‌فایده اشاره دارد و رمزی برای تلاش بی‌ثمر و عذاب پایان‌ناپذیر است (الجویسی، ۲۰۰۱: ۸۱۳). سیب و اخوان، با بخشیدن جنبه‌ی سیاسی به این اسطوره، از آن در راستای نوستالژی سیاسی خود بهره گرفتند.

صعود «سیزیف» با صخره‌اش به بالای کوه و سپس، سقوطش به پستی و تکرار آن، رمز گردش‌های زندگی، و تصویری از تراژدی زندگی سیاسی سیب در دنیای امروز است. او در قصیده‌ی «مرحی غیلان»، به این اسطوره اشاره دارد، تا رنجی را که در راه رسیدن به هدف و خواسته‌اش تحمل می‌کند، ولی ناکام می‌ماند، به تصویر بکشد. «اسطوره‌ای که رنج در آن پیاپی رخ می‌دهد؛ همچون سیزیف میان امید به «رساندن سنگ به قلعه‌ی کوه» و ناامیدی «سقوط سنگ به ته دره»، در تب و تاب است» (ربک: الضاوی، ۱۳۸۴: ۱۶۲). اما این ناامیدی سیاسی در نزد سیب، گرفتاری‌های فرزندش را به خاطر او می‌آورد؛ آن‌گاه که وی را با کلمه‌ی «بابا» صدا می‌زند؛ کلمه‌ای که در شاعر، شعله‌های امید را روشن می‌کند:

بابا... بابا/ يَا سَلَّمَ الْأَنْعَامِ! أَيُّ رَغْبَةٍ هِيَ فِي قَرَارِكَ؟/ سِيزِيفُ يَرْفَعُهَا فَتَسْقُطُ لِلْحَضِيضِ مَعَ الْهَيَارِكِ/
يَا سَلَّمَ الدَّمِ وَالزَّمَانِ مِنْ الْمِيَاهِ إِلَى السَّمَاءِ (السيب، ۲۰۰۰: ۱۸۵)

(ترجمه: پدر... پدر / ای نردبان ترانه‌ها و سرودها! کدامین انگیزه در عمق جانت وجود دارد؟ / سیزیف آن را بالا می‌برد و با سقوط تو، به پستی نزول می‌کند / ای نردبان خون و زمان، از آب‌ها تا آسمان.)

اخوان نیز در منظومه‌ی «کتیبه»، همانند سیاب، دل‌تنگی سیاسی خود را در قالب زبان نمادین سیزیفی بیان می‌کند؛ این منظومه «به عنوان یک اسطوره‌ی پوچی»، (براهنی، ۱۳۷۱: ۲/۱۰۲۰) به نوعی الهام‌گیری شاعر را از اسطوره‌ی سیزیف نمایان می‌سازد. این شعر را می‌توان شکوهمندترین سروده اخوان، با درون مایه‌ای سیزیفی در تبیین و تجسم جبر سنگین بشری، و به تبع آن یأس سیاسی به شمار آورد (احمدپور، ۱۳۷۴: ۹۱). سروده‌ی «کتیبه»، «انعکاسی از رویدادهای ایران، پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست نهضت ملی است»، (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۴۲) نمادی از تکرار چندین و چندباره‌ی امیدها و شکست‌هاست. کتیبه، مظهر تلاش و تکاپوی مستمر و مداوم توده‌ها، برای برگرداندن سنگ جبر سیاسی - اجتماعی دوران است که همواره مردمان را به دگرگون‌سازی تقدیر فرا می‌خواند. آزاد اندیشان، پیشگام این انقلاب می‌شوند و مردمان با عزم و پایداری خویش و با تحمل رنج‌ها و شکنجه‌های مستمر، بار جنبش اجتماعی را بر دوش می‌کشند (زرین کوب، ۱۳۵۵: ۶۵). اخوان در این شعر می‌گوید:

فتاده تخته سنگ آنسوی تر، انگار کوهی بود / و ما این سو نشسته خسته، انبوهی / زن و مرد و جوان و پیر / همه با یکدیگر پیوسته، لیک از پای / و با / زنجیر / اگر دل می‌کشیدت سوی دلخواهی / به سویش می‌توانستی خزیدن، لیک تا آنجا که رخصت بود / تا زنجیر / ... و رفتیم و خزان رفتیم تا جایی که تخته سنگ آنجا بود / یکی از ما که زنجیرش رهاتر بود، بالا رفت، آنگه خواند / کسی راز مرا داند که از این رو به آن رویم بگرداند... (اخوان ثالث، ۱۳۶۷:

همچنین سیّاب، اسطوره‌ی «سندباد» را برای بیان دل‌تنگی‌های سیاسی خود برمی‌گزیند. در افسانه‌ها آمده است که سندباد دریایی، جوانی ماجراجو و از اهالی بغداد بود که ثروت بسیاری از پدر خود به ارث برد، ولی دیری نپایید که همه‌ی آن را بر باد داد؛ ولی با این وجود، تصمیم گرفت که از راه دریا و سفر، به تجارت بپردازد (ألف لیلة و لیلة، ۱۹۹۳: ۳۹-۸۲). «این شخصیت افسانه‌ای، به علت جنبه‌های روانی و دلالت‌های فکری، و مخصوصاً به سبب قدرتی که در خلق معانی تازه، برای شاعر فراهم می‌کند، محبوب بسیاری از شاعران نوگرای معاصر عراق شده است» (سلیمی و صالحی، ۱۳۹۰: ۷۸). سیّاب در زمانی که احساس شکست سیاسی بر او غلبه کرده و باعث شده تا التهاب انقلابی در او فروکش کند و آرمانگرایی خود را از دست دهد، نقاب اسطوره‌ی سندباد را بر چهره می‌زند، ولی سندباد او، «بیمار و دل‌شکسته» (همان: ۳۰) است. سندباد سیّاب در حقیقت، «تجسمی آگاهانه از تجربه‌ی ناکامی خود اوست» (وهبه، ۱۹۷۹: ۲۱) که طی در میدان سیاسی با آن دچار شد. وی در قصیده‌ی «رحل النهار»، با بهره‌گیری سیاسی از اسطوره‌ی سندباد، تجربه‌های سیاسی شکست‌خورده‌ی خود را اینگونه به تصویر می‌کشد:

رَحَلَ النَّهَارُ / هَا إِنَّهُ انْطَفَأَتْ دُبَالْتُهُ عَلَيَّ أَفْقِي تَوْهُجِ دُونَ نَارٍ / وَجَلَسَتْ تَنْتَظِرِينَ عَوْدَةَ سَنْدَبَادٍ مِنْ سَفَارٍ /
وَالْبَحْرُ يَصْرُخُ مِنْ وَرَائِكِ بِالْعَوَاصِفِ وَالرُّعُودِ / هُوَ لَنْ يَعُودَ / رَحَلَ النَّهَارُ / فَلْتَرَحَلِي هُوَ لَنْ يَعُودَ...
(السیّاب، ۲۰۰۰: ۲۲۹)

(ترجمه: روز سپری شد / و ته مانده‌اش در افقی که بدون آتش می‌درخشد، خاموش شده / و تو نشستهای و بازگشت سندباد را از سفرها انتظار می‌کشی / و دریا پشت سرت با طوفان‌ها و رعداها فریاد می‌کشد / او هرگز بر نمی‌گردد / روز سپری شد / پس از اینجا کوچ کن / او هرگز بر نمی‌گردد.)

همچنین سیّاب در قصیده‌ی «مدینة السندباد»، داستان «لعاذر» را که توسط عیسی مسیح (ع)، پس از مرگش زنده گردید، به عنوان سمبلی از یک رستاخیز نافرجام سیاسی یاد می‌کند (الضّاوی، ۱۳۸۴: ۹۵). در این قصیده، امید به فردایی روشن، از وجود شاعر رخت

بربسته و فضایی تاریک و ناامید بر آن حاکم شده است. «عشتار» که الهه‌ی زیبایی و رویش، و نماد زندگی دوباره است، در نگاه شاعر، مرده‌ای بیش نیست:

... وَفِي الْقَرْيِ قَمُوتٌ / عِشْتَارُ عَطَشَى لَيْسَ فِي جَبِيهَا زَهْرٌ / وَفِي يَدَيْهَا سُلَّةٌ نِمَارُهَا حَجْرٌ / تُرْجَمُ كُلُّ
زَوْجَةٍ بِهِ؛ وَ لِلنَّخِيلِ / فِي شَطْطِهَا عَوِيلٌ (السیاب، ۲۰۰۰: ۴۷۲)

(ترجمه: و در روستاها، عشتار تشنه می‌میرد، در حالی که در پیشانی‌اش گلی نیست / و در دستانش سبده‌ی است که در آن سنگ است / که هر زنی با آن سنگسار می‌شود؛ و نصیب نخلستان / در ساحلش، فریاد و ناله است.)

۲-۱-۵. پناه‌بردن به آرمانشهر

سیاب و اخوان، در برابر ناکامی‌های سیاسی خود و برای کاستن از احساس دل‌تنگی روحی، آرمانشهری را برای خویش تصور می‌کنند و آرزوی بازگشت دوباره به آن را دارند. روستای «جیکور» برای سیاب، «تبدیل به شهر رؤیاها و آرزوها می‌شود، که حتی گذشت زمان قادر نیست، یاد و خاطره‌ی آن را از ذهن او بزدايد» (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۵۲). او در سروده‌هایی همچون «تموز جیکور»، «جیکور و المدینة» و «العودة لجیکور»، روستای خود را نمادی از «صورتی انسان می‌یابد که نیروی روح و فعل در او دمیده شده است» (رجائی، ۱۳۸۱: ۱۰۳). شاعر آنگاه که به زندان می‌افتد و آرمان‌های سیاسی خود را شکست‌زده می‌بیند، از روستای خود بهشتی می‌سازد و در انتظار بازگشت دوباره به آن است:

جِیکور... سَتَوْلِدُ جِیکورُ / النورُ سیورق والنورُ / جِیکور سَتَوْلِدُ من جرحي / من غصّة مَوْتِي، من
ناري / سَيَفِيضُ البیدرُ بالقُمحِ / والحزنُ سَيَضْحَكُ لِلصُّبْحِ (السیاب، ۲۰۰۰: ۵۴۶)

(ترجمه: جیکور... جیکور متولد خواهد شد / شکوفه و روشنی به برگ خواهد نشست / جیکور از زخم من، از اندوه مرگ من، از آتش من متولد خواهد شد / خرمن‌گاه با گندم انباشته خواهد شد / و اندوه به صبح خواهد خندید.)

و باز می‌گوید:

هَيْهَاتَ أَنهَآ جِيكُورْ / جِنَّةٌ كَانَ الصَّبِيُّ فِيهَا وَضَاعَتْ حِينَ ضَاعَا (همان: ۶۵۷)

(ترجمه: دور است زمانه‌ی جیکور؛/ بهشتی برای کودک بود و گم شد، آنگاه که کودکی بر باد رفت.)

دردهای روحی، رنج‌های اجتماعی و فشارهای سیاسی، آرامش روان سیّاب را از بین می‌برد و او را در دایره‌ای از امید و یأس، دچار حیرت و تردید می‌نماید. گاهی امید زندگی دوباره را در قلبش نجوا می‌کند، ولی دیری نمی‌پاید که باز امید از کف داده، تولد جدید جیکور را بعید می‌داند:

هَيْهَاتَ، أَتَوْلَدُ جِيكُورْ / ... هَيْهَاتَ أَيَبْتَقُ الثُّورُ / وَدِمَائِي تَظَلِمُ فِي الْوَادِي؟ (همان: ۴۳۵)

(ترجمه: افسوس، مگر جیکور متولد خواهد شد/... افسوس مگر نور خواهد درخشید/ در حالی که خون من، دشت را سیاه کرده است.)

یکی از مسائل قابل توجه در دل‌تنگی سیاسی اخوان نیز، گذشته‌ی وسیعی است که وی گاهی آرزوی بازگشت به آن را دارد. او با مشاهده‌ی شکست‌های سیاسی خود، آرمانشهری برای خود تجسم می‌کند و با کاویدن تاریخ، آن را در دوره‌ی ایران باستان جستجو می‌کند و رؤیای رجوع به آن دوران و به زمان پهلوانان و اساطیر ایرانی را دارد. او خود و همفکرانش را «فاتحان قلعه‌های فخر تاریخ» می‌داند (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۸۳) و از رؤیای شاعری حکایت می‌کند، که دوران طلایی تاریخ خود را به یاد آورده و خود را در آن ملکوت، گمشده می‌بیند: این شکسته چنگ بی‌قانون / رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر / ... خویش را در بارگاه پر فروغ مهر / طرفه چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت / با پریزادی چمان و سرمست / در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند (همان: ۷۹)

می‌توان گفت، هرچیزی که موجب شکست سیاسی اخوان شده و روح سرکش و بلند او را تحقیر کرده است، او با ترسیم ایران باستان در اندیشه و شعر خود، چنین شکستی را جبران می‌کند. مکان و زمانی که انسان‌ها با قدرت بدن و اندیشه‌ی خود، هر ناممکنی را ممکن می‌-

ساختند؛ و در این میان مهم‌تر از همه، دل بستن او به پهلوانانی است که در کیش «مزدیسنا» از جاودانان محسوب می‌شوند و روزگاری ظهور خواهند کرد؛ پهلوانی مانند «بهرام ورجاوند»: نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند / همان بهرام ورجاوند / که پیش از روز رستخیز خواهد خاست / هزاران کار خواهد کرد نام‌آور (اخوان ثالث، ۱۳۸۲: ۱۹)

نتیجه

نوستالژی یا همان احساس دلتنگی روحی، یک فرایند طبیعی و عمومی در وجود تمامی انسان‌هاست. شاعران از جمله افرادی هستند که با استفاده از تصاویر شعری خود، بازگوکننده‌ی این حس بشری می‌باشند، که همراه با روحی سوزان و حسرت‌آمیز است. در این میان، سروده‌های سیاب و اخوان، نمونه‌ای واضح و روشن از مضامین نوستالژی در ادبیات معاصر فارسی و عربی است. یکی از مضامین نو در حوزه‌ی نوستالژی معاصر که زائیده‌ی شکست‌های سیاسی بود، احساس دلتنگی و غم سیاسی است که در اشعار سیاب و اخوان، نمود واقعی خود را پیدا کرد. هر دو شاعر به دلیل گرایش‌های سیاسی خود، نتوانستند که به آرمان‌ها و اهداف دلخواه خویش دست یابند؛ به همین علت، در برهه‌ای از زمان، دچار نومیدی و شکست سیاسی شدند و آن را در شعر خود بازتاب دادند؛

۱- سیاب و اخوان در بیان دلتنگی‌های سیاسی خود، از ابزارهای مختلفی استفاده نمودند؛ عناصر طبیعی، اسطوره‌ها و نیز پناه بردن به آرمان‌شهر، از مهمترین لوازمی است که دو شاعر به شیوه‌ی نمادین و سمبولیک، از آنها بهره می‌گیرند. باران در شعر هر دو شاعر، مفهومی نزدیک به هم به خود گرفته، عرصه رویارویی بین امید و یأس سیاسی شده است. زمستان اخوان، فضایی بسیار سردتر، سنگین‌تر و پر صلابت‌تر، از وصف زمستان در شعر سیاب دارد و در آن، شاعری عبوس با حالتی یأس‌آگین، ایستاده و فضای هولناک اختناق و استبداد را، جزء به جزء حکایت می‌کند. زمستان در اینجا به طور کامل مفهومی نمادین به خود گرفته است، اما در وصف زمستان در

شعر سیّاب، خیال‌آمیزی کمتری مشاهده می‌شود. در زمستان او، از فضای نفس‌گیر شعر اخوان خبری نیست.

- ۲- کارکرد اسطوره نیز، فضایی مناسب برای بیان دل‌تنگی‌های دو شاعر فراهم آورده است. ۳- اسطوره‌ی «سزیف» که از اساطیر درد و رنج در شعر معاصر به حساب می‌آید، فضایی غم‌آلود را در شعر سیّاب و اخوان ایجاد نموده است. سیّاب به کمک بارمعنایی این اسطوره، رنج و ناکامی سیاسی خود و بیهوده بودن تلاش‌هایش را به زیبایی به تصویر می‌کشد. اخوان نیز در شعر «کتیبه» و با الهام‌گیری روشن از اسطوره‌ی سزیف، تلاش‌های سیاسی خود و همفکرانش را که محکوم به شکست و ناکامی می‌داند. این شعر، روشن‌ترین احساس نوستالژیک اخوان، پس از شکست کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد. علاوه بر این سزیف، سیّاب از اسطوره‌هایی همچون؛ سندیاد و سربروس نیز، در بیان دغدغه‌های سیاسی خویش بهره می‌گیرد.
- ۴- سیّاب و اخوان برای کاستن از ناکامی‌های سیاسی خود، به آرمانشهر روی می‌آورند. در این میان، سیّاب با نگاهی نوستالژیک به زادگاه خود، جیکور، آرزوی بازگشت به آن را دارد و آنجا را بهشت گمشده‌ی خود می‌داند. ولی اخوان، با مقایسه‌ی زمان حال خود و وضعیت اسفناک آن با گذشته‌ی باشکوه ایران، دچار غم‌غربت می‌شود، و در واقع چنین بازگشتی، نوعی اسطوره‌ی نجات برای شاعر و زدودن غم‌های اوست.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۹ ه.ش)؛ آخر شاهنامه، چاپ نهم، تهران، مروارید.
۲. (۱۳۸۲ ه.ش)؛ از این اوستا، چاپ دوازدهم، تهران، مروارید.
۳. (۱۳۸۳ ه.ش)؛ ارغنون، چاپ سیزدهم، تهران، مروارید.
۴. (۱۳۸۵ ه.ش)؛ زمستان، چاپ دهم، تهران، مروارید.
۵. احمدپور، علی (۱۳۷۴ ه.ش)؛ رمز و رمز گزایی در اشعار مهدی اخوان ثالث، چاپ اول، مشهد، ترنج.
۶. ألف ليلة و ليلة (۱۹۹۸ م)؛ ج ۲، بیروت، دارالکتب العلمية.
۷. براهنی، رضا (۱۳۷۱ ه.ش)؛ طلا در مس، ج ۲، تهران، ناشر: نویسنده.
۸. بلاطه، عیسی: (۲۰۰۷ م)؛ بدر شاکر سیاب؛ حیات و شعره، الطبعة السادسة، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۹. بلحاج، کاملی (۲۰۰۴ م)؛ أثر التراث الشعبي في تشكيل القصيدة العربية المعاصرة، الطبعة الأولى، دمشق، اتحاد الكتاب العربی.
۱۰. الجندي، عاصم (۱۹۹۳ م)؛ بدر شاکر سیاب؛ شاعر المأساة و الحدائث، الطبعة الأولى، بیروت، دار المسيرة.
۱۱. حقوقی، محمد (۱۳۸۰ ه.ش)؛ مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره.
۱۲. داود البصری، عبدالجبار (۱۴۰۶ م)؛ بدر شاکر سیاب، رائد الشعر الحر، الطبعة الثانية، بغداد، دار الشؤون الثقافية العامة.
۱۳. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۳ ش)، نگاهی به مهدی اخوان ثالث، چاپ اول، تهران، مروارید.
۱۴. دیکسون کندی، مایک (۱۳۸۵ ه.ش)؛ دانشنامه اساطیر یونان و روم، ترجمه: رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران، طهوری.
۱۵. راضی جعفر، محمد (۱۹۹۹ م)؛ الاغتراب فی الشعر العراقي المعاصر؛ مرحلة الرواد، الطبعة الأولى، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.
۱۶. رجائی، نجمه (۱۳۸۱ ه.ش)؛ اسطوره‌های رهایی، چاپ اول، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۷. سلوم، داوود (۱۹۶۲ م)؛ الأدب المعاصر فی العراق؛ ۱۹۳۸-۱۹۶۰ م، الطبعة الأولى، بغداد، مطبعة المعارف.
۱۸. سیاب، بدر شاکر (۲۰۰۰ م)، الأعمال الشعرية الكاملة، الطبعة الثالثة، بغداد، دارالحرية للطباعة و النشر.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰ ش)، شعر معاصر عرب، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن.

۲۰. (۱۳۸۰ ه.ش)؛ ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چاپ اول، تهران، سخن.
۲۱. الضاوی، احمد عرفات: (۱۳۸۴ ه.ش)؛ کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه؛ سیدحسین سیدی، چاپ اول، مشهد، دانشگاه فردوسی.
۲۲. عباس، احسان (۱۳۸۴ ه.ش)؛ رویکردهای شعر معاصر عرب، ترجمه؛ حبیب الله عباسی، چاپ اول، تهران، سخن.
۲۳. (۱۹۹۲ م)؛ السیاب دراسة فی حیاته و شعره، الطبعة الأولى، بیروت، مؤسسة العربیة.
۲۴. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲ ه.ش)؛ ادبیات تطبیقی، ترجمه؛ سیدحسین سیدی، چاپ اول، مشهد، به نشر.
۲۵. لنگرودی، شمس (۱۳۷۷ ه.ش)؛ تاریخ تحلیلی شعر نو، چاپ اول، تهران، مرکز.
۲۶. مختاری، محمد (۱۳۷۲ ه.ش)؛ انسان در شعر معاصر، تهران، توس.
۲۷. نعمان، خلفرشید (۱۴۲۶ ه.ق)، الحزن فی شعر بدر شاکر السیاب، الطبعة الأولى، بیروت، دارالعربیة للموسوعات.
۲۸. وهبة، مجدی؛ کامل المهندس (۱۹۷۹ م)؛ معجم المصطلحات العربیة فی اللغة و الأدب، الطبعة الأولى، بیروت.
۲۹. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۴ ه.ش)؛ چشمه روشن، چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.
ب. مجله‌ها
۳۰. آل بویه، عبد العلی (۱۳۸۹ ه.ش)؛ از یوش تا جیکور، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال اول، ش ۲، صص ۱-۱۶.
۳۱. رضایی، احمد (۱۳۸۷ ه.ش)؛ نوستالژی، دلتنگی و حسرت عارفانه در شعر سال‌های نخستین پس از جنگ تحمیلی، کتاب ماه ادبیات، شماره ۲۲ / پیاپی ۱۳۶، صص ۴۲-۴۶.
۳۲. سلیمی، علی؛ صالحی، پیمان (۱۳۹۰ ه.ش)؛ خوانش‌های متفاوت از افسانه سندباد در شعر معاصر عربی، فصلنامه لسان مبین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، سال دوم، دوره جدید، ش ۴، صص ۲۵-۴۳.
۳۳. (۱۳۹۰ ه.ش)؛ «بررسی تطبیقی اسطوره سندباد در شعر بدر شاکر السیاب و خلیل حاوی»، مجله زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۴، صص ۷۷-۹۳.
۳۴. شفیع کدکنی، محمدرضا (بی تا)؛ از این اوستا، راهنمای کتاب، سال ۹، ش ۱، صص ۵۷-۶۱.
۳۵. عباس‌آباد، یوسف‌عالی (۱۳۸۷ ه.ش)؛ غم غربت در شعر معاصر، نشریه گوهر گویا، دانشگاه اصفهان، سال دوم، شماره ۶، صص ۷۷-۹۳.

فصلية التّقد و الأدب المقارن (دراسات في اللّغة العربيّة و آدابها)
كلية الآداب و العلوم الإنسانيّة، جامعة رازي - کرمانشاه
السّنة الأولى، العدد ٢، صيف ١٣٩٠هـ.ش / ١٤٣٢ هـ.ق / ٢٠١١ م

النوستاليجيا السياسية في شعر بدر شاکر السيّاب و مهدي أخوان ثالث*

الدكتور جهانگیر اميري

أستاذ مساعد في قسم اللّغة العربية و آدابها، جامعة رازي - کرمانشاه

فاروق نعمتي

طالب الدكتوراه في قسم اللّغة العربية و آدابها، بجامعة رازي

الملخص

أخذ مصطلح النوستاليجيا، الذي يعبر عنه بالاغتراب والتضايق، اكتسب لونا جديداً إثر الأحداث السياسية والاجتماعية التي مرّ بها في الآونة الأخيرة من العصر الحديث. لقد خيم على شعر السيّاب وأخوان ثالث، نوعٌ خاصٌ من النوستاليجيا وهو الاغتراب السياسي الذي يُعتبر مكوناً من مكونات شعرهما، وذلك عبر الإخفاقات والهزائم السياسية التي واجهها أثناء تجاربهما السياسية. ويُذكر أن توظيف عناصر الطبيعة والأساطير آلية أساسية من آليات الشعارين للتعبير عن النوستاليجيا السياسية التي يعيشانها. لقد نجح الشعاران في إخراج الأسطورة من كونها أسطورة خرافية بعيدة عن واقع الحياة إلى رمزٍ حيٍّ مؤثّر على ساحة السياسة والاجتماعية. أضف إلى ذلك، أن لكلّ من الشعارين مدينة الحلم يلجأ إليها تخفيفاً عن همومه وآلامه. ثم أنه من الملاحظ أن الأحلام والآمال في شعر أخوان ثالث أبرز منها في شعر السيّاب، مهما يكن، فإن الشعارين يتطلّعان في نهاية المطاف إلى مستقبل مشرق وغدٍ أفضل، تبلور وتجلّى في أشعارهما.

الكلمات الدليلية: بدر شاکر السيّاب، مهدي أخوان ثالث، النوستاليجيا السياسية، أدب المقارنة.

تاريخ القبول: ١٣٩٠/٦/١٠

* تاريخ الوصول: ١٣٩٠/٣/٢٠

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: Farough.nemati@gmail.com